

پاسخ مجامع اسلامی ایرانیان به:

نقد پاسخ «انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر» به نقدها از بیانیه ۲۴ انجمن اسلامی:

۱ - با آنکه يك «انجمن اسلامی» نمی‌پاید الف - از یاد ببرد هنوز در غرب، «دولت - ملت»ها شکل نگرفته بودند و ایران ما بود و در آن، استقلال تعریفی داشت. ب - در غرب، نیز مفهوم استقلال ره آورد «دنیای مدرن» نیست و ج - در حقوق اساسی غرب، نفع و منافع وجود ندارند. حق و حقوق وجود دارند. «منافع ملی» به شعری می‌ماند که معنای آن «در بطن شاعر» است. الا اینکه شاعر «ملت گرایی» سلطه گرانه است. يك انجمن اسلامی، دست کم وقتی «می‌خواهد سنجیده‌تر و بر مبنای علمی‌تر سخن بگوید»، می‌باید در تعریفها و مفاهیمی که بیانگر قدرت مداری هستند و کمتر ربطی به علم ندارند را نیاورد و ه - کلمه و اصطلاحها را که ناقض حق و حقوق و ترجمان اصالت قدرت هستند، مبنی قرار ندهد و در این باره‌ها به قرآن نیز رجوع کند:

۱/۱ - این مفهوم از استقلال (مفهوم استقلال ساخته و پرداخته شده در دنیای مدرن و بر آمده از ساخت سیاسی دولت - ملت است که... هدف از آن نیز تأمین منافع و امنیت جمعیت است که تحت نام ملت و با عنوان شهروندان و يك حکومت مشخص در درون مرزهای جغرافیایی مشخص زندگی می‌کنند) که مستند پاسخ «انجمن اسلامی» است - بخاطر معنایی که قدرت می‌تواند به «منافع» و «امنیت» بدهد، همانطور که می‌بینیم (استراتژی جنگ پیشگیرانه بخاطر منافع و امنیت آمریکا) - را امثال بوش نیز می‌توانند بکار برند و بکار می‌برند: اما الف - در حقوق اساسی و در حقوق بین الملل، «حقوق ملی» و «حقوق بین المللی» وجود دارد، اما اصطلاح «منافع ملی» وجود ندارد. مصالح یا منافع ملی در رابطه سلطه گر - زیر سلطه کار برد پیدا می‌کند. تعریف آن متغیر است و سلطه گر، بنابر چند و چون رابطه قوا، در شرایط مشخص و زمان معین، آن را تعریف می‌کند. بدیهی است زیر سلطه، همان تعریفی را می‌پذیرد و بنام «مصالح» و در پیروی از اصل «انتخاب میان بد و بدتر»، به آن تن می‌دهد. حکومت‌های سلطه گر و مستبد کار برد دیگری به «منافع ملی» می‌دهند: هر بار که حکومتی در بیرون قانون و حقوق فردی و ملی، عمل می‌کند، آن را بنام «منافع ملی» می‌کند. از آنجا که «منافع ملی» تعریف مشخصی ندارد، تن به توضیح در باره عمل خویش نیز نمی‌دهد. چنانکه حکومت فرانسه (در نخست وزیري پالادور) بر خلاف قانون و حقوق قربانیان ترور، در مთهم را به ایران تحویل داد و وقتی پرسیدند چرا متهامانی را که قوه قضایی سونیس خواهان استردادشان شده بود، به ایران روانه کردید؟ نخست وزیر فرانسه گفت: بنابر «مصالح دولت» آن دو به ایران فرستاده شدند و توضیح نیز ندارد! ب - مفهوم استقلال در معنای ولایت و حاکمیت ملی، در عصر روشنگری پیدا نشده و از باستان تا امروز، بنحو استمرار وجود داشته است. در مفهوم هويت نیز، الف - تشکیل ملت در ایران، قدیم است. در جهان ما، مردمی که حماسه ملی (شاهنامه و حماسه انسان (از جمله مثنوی) چون ایران داشته باشند، بسیار کمیايند. ایرانیت بیاتر هويت ایرانی و جا و موقع ایران در جهان قدیم است. شاهنامه فردوسی بر وجود هویتی دیرین شهادت می‌دهد. ج - از آنجا که «انجمن اسلامی» دارای صفت اسلامی است، به آن انجمن یادآور می‌شود که در قرآن، اصل بر نفی «منافع» و اثبات حقوق است که فرمود: «انسانها را از مرد و زن و ملتها (دورتر) خواهیم دید شعب با مفهوم ملت = مردم سازگار است و نه با مفهوم انتزاعی ملت) و قبائل آفریدیم تا هرآینه از یکدیگر شناخته شوند. باکرامت‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شما است... و در جای جای قرآن توضیح می‌دهد که عمل به حق، از خاصه‌ها با تقواها است.

۱/۲ - و چون «انجمن اسلامی» می‌پندارد رجوع به مفهوم غرب فرموده، «سنجیده و علمی‌تر» سخن گفتن است، با مراجعه به دو کتاب، هر دو در باب حقوق اساسی، استقلال به مفهوم ولایت یا حاکمیت دموکراتیک (Souverainete democratique) را می‌آوریم تا مگر از اشتباه بیرون آیند و بدانند آن مفهوم استقلال که با دست آویز رژیمهای

استبدادی است و یا دست آویز سلطه گر هاست، همان مفهومی است که بر اصل قدرت مداری، آورده‌اند:

droit constitutionnel et institutions politiques تألیف Claude Leclercq توضیح می‌دهد که باور بر اینست که مفهوم حاکمیت دموکراتیک از عصر روشنگری پیدا شده‌است. اما چنین نیست و این حاکمیت از باستان وجود داشته‌است. از قدیم، مردم (peuple) منشأ حاکمیت بشمار بوده‌است (ص ۳۹ کتاب)

در اندیشه سیاسی ایران نیز، از باستان، حاکمیت بر کشور از آن جمهور مردم بوده‌است. در دوران استبداد نیز، شاه، در مقام نمایندگی از ملت، اعمال حاکمیت می‌کرده‌است. اندیشه موازنه عدمی در ایران پیدا شد و عامل بقای حیات ملی ایرانیان گشت. مفهوم استقلال، بمعنای نه مسلط و نه زیر سلطه بر ایرانیان معلوم بود و میزان سنجش اندازه استقلال کشور بشمار بود. موازنه عدمی، به قول مدرس نیز، اساس دین است و «نه مسلط نه زیر سلطه» رهنمود قرآن برای همه ملت‌های روی زمین است.

دانستنی است که در غرب نیز، کلیسا نخست جامعه مسیحیان معنی می‌داد. اما بتدریج که قدرت مدار می‌شد، منشأ حاکمیت را تغییر می‌داد: پاپ تجسم تثلیث و واجد ولایت مطلقه می‌گشت.

بهر رو، همان کتاب (ص ۴۴) توضیح می‌دهد که در انقلاب فرانسه، مفهوم ملت جانشین شاه شد و حاکمیت از شاه سلب و به ملت بازگردانده شد. به قول جامعه شناسان مدرن، ملت حاکمیت خویش را باز پس می‌ستاند. لنون دوگیت Leon Duguit در **Traite de droit constitutionnel**، با بیانی روشن و فصیح حاکمیت ملی را تعریف می‌کند:

«در دکترین حاکمیت ملی، این شخص جمعی (personne Collective) است که صاحب حاکمیت است و شهروندان، بمثابة فرد، ذره‌ای از آن مالک نیستند. بنا بر این، بمثابة فرد، کسی حق اعمال حاکمیت ملی را ندارد. بنا بر این، رای دادن همگانی (suffrage universel) ببهیچرو از حاکمیت ملی ناشی نیست. تنها نتیجه تعلق حاکمیت ملی اینست که می‌باید بهترین نظام برای آنکه اراده ملی ابراز بگردد، را باید یافت. هیچ معلوم نیست که شرکت همگان در رای دادن (انتخابات) بهترین نظام باشد».

بدین قرار، آنچه حق است و به جمهور مردم تعلق دارد، حاکمیت است. پس وقتی انتخابات آزاد نتواند بهترین نظام ابراز اراده ملی باشد، انتخابات بر رژیم چون رژیم ملاتاریا و با وجود «نظارت استصوابی» و قید و شرطها، بطور قطع، ناقض حاکمیت ملی است.

بهر رو، کتاب در صفحات ۷۸ و ۷۹، دو معنای «انتزاعی» و «اجتماعی» ملت را بدست می‌دهد:

- در معنای اجتماعی، ملت گروهی از مردمانند که از رهگذر عناصر مشترک، توحید جسته‌اند. این عناصر هم عینی هستند (ژاد، زبان، مذهب، شیوه زندگی) و هم ذهنی و معنوی و متکی به احساس اشتراک در هويت (تمدن، تاریخ، سنن). اعضای چنین گروهی وقتی اراده زیست مشترک و مشی بسوی آینده‌ای می‌کنند که با هم می‌سازند، گروهشان ملت (شعب) و خود، اعضای آن بشمارند.

- معنای انتزاعی ملت، در جریان انقلاب فرانسه، پیدا شد: از آنجا که ملت حاکمیت را باز پس می‌یافت و اینکه می‌باید اعمال حاکمیت می‌کرد و اعمال حاکمیت روش طلب می‌کرد، بر سر روش اعمال حاکمیت نزاع پیدا شد و نزاع سبب شد که طرفداران ولایت و حاکمیت مردم از طرفداران «حاکمیت ملی» جدا شوند. و چون طرفداران «حاکمیت ملی» دست بالا را پیدا کردند، ملت شخصیت مستقل از مردم و صاحب حاکمیت گشت.

در باره دو مفهوم «حاکمیت مردم» و حاکمیت ملی و تشخیص این دو از یکدیگر از لحاظ اهمیت استقلال، رجوع می‌کنیم به:

* **droit constitutionnel science politique** تألیف Bernard Chantebout (چاپ یازدهم، انتشارات Armand Conlin)، صفحات ۹۶ و ۹۷، دو مفهوم «حاکمیت مردم» و «حاکمیت ملی» را توضیح می‌دهد و روشن می‌کند چرا نیاز به حاکمیت ملی پیدا شد: - «حاکمیت مردم» از روسو، فیلسوف فرانسوی است. روسو مردم را ایسان تعریف می‌کند: «مجموع افرادی که

در يك سرزمین تحت يك دولت زندگی می‌کنند». هر فرد يك شهروند است و تنها وقتی تن به اراده همگانی می‌دهد که خود در تکتون آن شرکت کرده باشد. در این نظریه، هر فرد، صاحب جزئی از حاکمیت مردم است. این حاکمیت قابل تفویض به غیر نیست. زیرا به محض آنکه فرد رای می‌دهد تا نماینده‌ای را انتخاب کند و جانشین او در اعمال حاکمیت شود، آزادی خود را از دست می‌دهد. زیرا افرادی که امروز رای می‌دهند، نمی‌توانند بگویند فردا، منتخب آنها همان چیز را می‌خواهد که رای دهندگان می‌خواهند. بنا بر این، مردم می‌باید بطور مستقیم اعمال حاکمیت کنند (همه پرسى)

بدینسان، بنا بر این نظر، در سطح يك فرد، نیز استقلال (مسأوی حق حاکمیت) از آزادی جدائی‌ناپذیر است و نبودش، مساوی از دست رفتن آزادی است. نظر آن روز روسو، در ایران امروز، واقعیتی پتمام جسته است چرا که ولایت مطلقه فقیه مساوی عدم استقلال شهروند ایرانی (اصل اطاعت مردم از رهبر و بسط بد رهبر بر جان و ناموس و مال مردم) و، بدان، محروم شدنش از آزادی است. و از آنجا که اصل جدائی‌ناپذیری حاکمیت از آزادی، نمی‌تواند مورد تردید قرار گیرد، «انقلابی‌های میانه رو» فرانسه مفهوم «حاکمیت ملی» را که Sieyes ارائه کرده بود، پذیرفتند و اینک این مفهوم مبنای حقوق اساسی در مردم سالاریهای غرب است. بنا بر این مفهوم، «ولایت و حاکمیت با ملت است اما ملت يك شخص حقوقی، مشخص از افرادی است که آن را تشکیل می‌دهند. این شخص اراده خاص خود را دارد.»

* ماخذ اول، رابطه دولت با ملت را به تفصیل موضوع بحث قرار می‌دهد و چند قول را، از جمله قول دو رئیس جمهوری را می‌آورد:

- قول ژنرال دوگل: در فرانسه، دولت بیاترگ ملت است. به نیازهایش پاسخ می‌دهد.

- قول فرانسوا میتران: دولت حاکمیت ندارد. بعکس در خدمت مردم است.

مؤلف توضیح می‌دهد که دولت یا قدرتمدار است و یا جمهوری یعنی بیاترگ ولایت جمهور مردم است. وقتی قدرتمدار است، فوق ملت است اما وقتی بیاترگ ولایت جمهور مردم است، با ملت اینهمانی می‌جوید.

بدین قرار، در «دنیای مدرن»، نبود استقلال در معنای ولایت (که بر حاکمیت رجحان دارد زیرا در ولایت اصل بر برادری، خواهی بدون رابطه قوا و حاکمیت اصل بر رابطه قوا است)، نه تنها يك ملت را در آزادی و حقوق جمعی و افراد آن را از آزادی و حقوق انسان محروم می‌کند، نافی هويت او و بنا بر این مخل موجودیت او است.

۲ - اما در پاسخ «انجمن اسلامی» به انتقادهای آمده‌است که «اگر با عقل سلیم و با نگاهی بر تجربه های واقعی زندگی بیاندیشیم، باید گفت که انسان در زندگی روزمره و افرادی خود که در آن با محدودیت و محدودیت کمتری از زندگی جمعی مواجه است، در بسیاری مواقع، ناگزیر از انتخاب بین بد و بدتر است و این، هم حکمی عقلانی است و هم امری اخلاقی. بطریق اولی، انتخاب بین بد و بدتر، در اموری که با سرنوشت يك جمع و بلکه يك ملت گره خورده‌است، نیز مشمول این قاعده می‌شود.»

از آنجا که این «حکم عقلانی» و «امر اخلاقی»، حکم زور است، تناقضهای آشکار دارد و فریاد می‌زند که حکم عقل قدرتمدار است و بر اصل ثنویت تک محوری صادر شده‌است. در حقیقت،

الف - جبر انتخاب میان بد و بدتر، جبر اطاعت از حکم زور است. زیرا همانطور که در متن آمده، مجبور کننده «محدودیت و محدودیت» است. اما اولاً آیا جز قدرت (= زور) محدود و محدود کننده‌ای در هستی موجود وجود دارد؟ ثانیاً، بد و بدتر خالق جز قدرت (= زور) می‌تواند داشته باشد؟ پس آن عقلی که آدمی را به جبر «انتخاب» میان بد و بدتر ناگزیر می‌کند، عقل قدرتمدار است اخلاقی که این عقل از آن پیروی می‌کند، اخلاق اطاعت از امر زور است.

ب - عقل قدرتمدار غافل است که میان بد و بدتر، انتخاب وجود ندارد. آنها که در زندگی روزمره، این انتخاب را می‌کنند، گرفتار بد و بدتر، هر دو می‌شوند. در آغاز غافلند که تسلیم بد شدن، آنها را گرفتار گذار دانمی از بد به بدتر می‌کند. اگر نویسندگان پاسخ به انتقادهای، به تاریخ، تنها از آن روز که برای خمینی گفت: ۳۵ میلیون بگویند بله من

ضد اسلام، بنام اسلام، و...) هشدار داده شده است. با اطلاع از آن سازش پنهانی خائنانه و این هدفهای کودتا، منتخب يك ملت و همکاران او میباید یکی از سه انتخاب را میگردند:

- آقای خمینی از رئیس جمهوری میخواست ۸ حزب را محکوم و عامل سرکوب بگردد و با سازش سادگان یعنی استبدادیان آن روز و امروز، همکاری کند،

- به رئیس جمهوری پیشنهاد می شد ابراز «اطاعت از امام» کند و اگر هم نمیخواهد يك مقام تشریفاتی ساکت بماند، استعفاء دهد و کنار بکشد.

- آقای خمینی تهدید کرد بود اگر هیچیک از دو راه حل بالا را نپذیرد، با او «تا آخر خواهد رفت». تا نخستین اعدامها و بستن مردم به گلوله، او و همکارانش باور نمیگردند آقای خمینی به روی مردم اسلحه بکشد و ماشین اعدام را حتی برای اعدام جوانان و نو جوانان بکار اندازد. اما این جنایتها واقع شدند. حال میباید عرصه اصلی مبارزه را برگزید و در آن حاضر شد. ارزیابی این شد که عرصه اصلی، آنجاست که بتوان روابط آلی ریگاتیسم و خمینیسم را بر ملاء کرد. سازشهای پنهانی را، جنایتها را، خیانتها را، فسادها را بر جهانیان آشکار کرد. تا دو نتیجه اساسی بدست آید:

۱ - افشای زد و بندهای پنهانی افکار عمومی جهانیان را نسبت به روش کار حکومتها حساس کند و مانع از آن شود که استبداد ملاتاریا به تکیه گاه خارجی استوار بیاید. و

۲ - با قلع شدن حمایتهای پنهان و آشکار قدرت امریکا و قدرتهای اروپایی، افکار عمومی جهان برضد استبداد ملاتاریا و به سود جنبش همگانی مردم ایران، حساسیت کامل پیدا کند.

افشاهای «اکتبر سورپرایز» و «ایران گیت»ها و تقریباً هر بار که ملاتاریا با این قدرتها به مذاکرات پنهانی نشسته است (تا این زمان، واپسین مورد، گفتگوهای محسن رضانی در آتن) و نیز افشای جنایتها (نمونهها کشتار زندانیان در شهریور ۱۳۶۷ و دادگاه میکونوس) و فسادهای رژیم (نمونه شرکتهای خارجی طرف معامله با ایران و مبالغ فسادها بخصوص در خرید اسلحه)، امروز، افکار عمومی جهان را پشتیبان کامل جنبش آزادی و استقلال در ایران گردانده است. دانشجویان و تمامی نسل جوان ایران نیازی به مداخله نظامی امریکا ندارند. چرا که وجدان جهان حامی حرکت این نسل برای بازیافتن آزادی و استقلال است. آنها که روزمره در شرایط تروژ زندگی میکنند و با این فکر مجاهدت میکنند که بسا آخرین ساعتهای عمر را بیش در اختیار ندرند و باید بازهم بیشتر بکشند، پیامشان به شما اینست: عقل را از مدار بسته بد و بدتر آزاد کنید تا در فراخانی آزادی، الف - وجود تمامی دانشجویان و «بیان آزادی» را به چشم عقل آزاد ببینید. آن بیان را بیان راهنما کنید که بتواند جمهور دانشجویان و جوانان ایران را به حرکت آورد. ب - وجدان جهانی را ببینید که هم میتواند مانع تجاوز امریکا بگردد و هم میتواند شما را بر استبداد خیانت و جنایت و فساد گستر پیروز بگرداند. ج - تردید نکنید که توانانید. تردید نکنید که آن بخش از ایرانیان، کشورهای دیگر را عرصه مبارزه برای استقلال و آزادی ایران کردهاند، همچنان، جز استقلال ایران و آزادی ایرانیان، نمیخواهند و نمیجویند. تردید نداریم که شما آزادی را انتخاب کردهاید و امید داریم که این انتخاب را شفاف کنید. زیرا در جریان شفاف کردن مفهوم آزادی است که شما استقلال و آزادی را جدائی ناپذیر خواهید یافت. حرکت خویش را شفاف و در جریان آن، شعارها را نیز شفاف کنید. چرا که وجدان جهانی تنها وقتی حرکتی در روش و هدف شفاف است با تمام توان به حمایت بر میخیزد.

اینکه بر شما است که اگر میخواهید فرصت از دست نرود، پای قدرت امریکا را به میان نیابورید که اثر اول آن، بی حرکت شدن و به حال انتظار در آمدن جامعه ملی است. به خود و به ایرانیان بگویند: ایرانیان نباید همان بهای سنگینی را بپردازند که مردم عراق دارند میپردازند. خود میباید توان و غرور انسانی خویش را بیاد آورند و آزادی و استقلال بجویند.

شاد و پیروز باشید

خرداد ۱۳۸۲

مدار بسته «انتخاب» بد و بدتر میزند؟ آزادی و استقلال بدان خاطر از یکدیگر جدائی ناپذیراند که فضای وطن، فضای جامعه ملی، را فراخانی بی کران آزادی و عرصه گذار دانی از به، به بهتر و رشد میگرداند؟ آیا بر دانشجو نیست که خود را از مدار جبر بد و بدتر رها کند، آزادی خویش را باز یابد و به مبارزه برخیزد و جامعه را به مبارزه برای بازیافتن فضای آزادی، فضای بازی کند که در آن، عبور دانی از به به بهتر ممکن می شود؟

این نا آشنایی به تاریخ تحول ملت خویش و ملتهاست اگر گمان رود، ملتی در جبر بد و بدتر بماند و از بد به بدتر عبور نکند. هر ملتی که تغییر کرده است، تغییر را با آزاد شدن از مدار بسته بد و بدتر و ورود در فضای باز آزادی و رشد آغاز کرده است. مثال عراق، الف - نه رژیم صدام مستقل بود نه او و همکارانش اندیشه مستقل داشتند و ب - این امر که مردم عراق از سرنگونی رژیم صدام ناراضی نیستند، پذیرفته است. به این خاطر که تا کنون، ابراز علاقه ای از سوی مردم عراق به آن رژیم، مشاهده نشده است. اما این ادعا که گویا مردم عراق به تجاوز امریکا به عراق راضی شده اند، ادعائی است که حتی یک برگه کوچک بر صحت آن وجود ندارد. بعکس، همه روز، تظاهرات مردم عراق را بر ضد حضور قوای امریکا، مردم جهان می بینند. زد و خوردهای مسلحانه، روزمره است. تنها در ۱۳ ژوئن (۲۳ خرداد)، ۷۰ عراقی کشته شدند. پرسشی که میباید از «انجمن اسلامی» کرد اینست: آیا در دنیا تنها دو دستگاه تبلیغاتی وجود دارد: صدا و سیمای لاریجانی و دستگاه تبلیغاتی حکومت بوش و دست نشاندهان «ایرانی» آن؟ صدا و سیمای لاریجانی دروغ می پراندند (که چنین است) و دستگاه تبلیغاتی امریکایی راست می پراندند؟!

بهر رو، امروز و فردای عراق را مانند یا در مدار بسته بد و بدتر - که از بد اقبالی مردم فلسطین و ندیای عرب هنوز اندیشه راهنمایی را نیافته اند که به آنها امکان دهد از این مدار بدر آیند - معین می کند و یا بیرون آمدن از آن. یا در این مدار ویرانی و مرگ میماند و روزگار بر آنها تیره می شود تا آنجا که آرزوی صدام و رژیم او را بکنند و یا فرصت تنگ را برای یافتن اندیشه راهنمایی که بیرون رفتن از جبر بد و بدتر را میباید و بدان، آزادی و استقلال میجویند.

۳ - جریان اندیشهها و بحثهای آزاد با بیانیه ۲۴ (انجمن اسلامی) و نقدهای آن شروع نشده است. حال که این انجمنها می خواهند وارد این جریان شوند، مقدمشان گرامت است اما میباید نقدها نقدهای اندیشهها بمانند و به برخورداری شخصی راه نبرند چرا که جریان اندیشهها را متوقف می کند و طرفهای بحثها را در محدوده تخریب متقابل گرفتار می کند. با این تذکر، بنا را بر این میگذاریم که نویسندگان پاسخ، نخواستند ضعف استدلال را با نیش زدن به نقد کنندگانی بیوشاندند که در جلائی وطن، زندگی می کنند. بجاست بدانند که در میان آنها، کسانی هستند که در شرایطی بسیار سخت زندگی می کنند و به یقین، برای «رهائی از شرایط نامطلوبی که بسا سهلتر و قابل تحملتر از وضعیت اسفبار ملت عراق»، مهاجرت نکرده اند. باری،

الف - در این قسمت نیز، پاسخ دهندگان هم رهنمود قرآن در باب مهاجرت را از یاد برده اند و هم «سنجیده و علمی» سخن گفتن و هم تاریخ را. چرا که قرآن مهاجرت برای مبارزه را ارزش می کند و جامعه شناسی جدید، مهاجرت را قاعده هر انقلاب بزرگ اجتماعی می شناسد و هم تاریخ انقلابها، از جمله انقلابهای ایران در قرن بیستم، نقش تعیین کننده مهاجرت را خاطر نشان می کنند. با وجود این،

ب - نویسندگان نقد، گروهانگیری را بیاد می آورند. آن عمل ضد اصل استقلال بود چرا که قدرت امریکا را محور سیاست داخلی ایران کرد و هنوز به محور است. در پی آن، قانون ولایت فقیه جانشین پیش نویس قانون اساسی شد و رژیم صدام، با حمایت امریکا و کشورهای چون عربستان و کویت، به ایران تجاوز کرد. سازشی پنهانی با گروه ریگان و بوش، بر سر گروهانها بعمل آمد (اکتبر سورپرایز) و در خرداد ۱۳۶۰، کودتائی روی داد. اگر به بیانیه ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ رئیس جمهوری منتخب مردم ایران مراجعه کنید، می بینید نسبت همه خطرها که واقع شدند (طولانی شدن جنگ، ضد ضربه نفتی، حضور امریکا در خلیج فارس، توسعه جنگ، سرکوب خوین در ایران و استرداد استبدادی

میگویم نه تا امروز، بازگردند، از غفلت بدر می آیند. زیرا خواهند دید گذار دانی از بد به بدتر است. دلیل آن اینکه امروز وضعیت کشور از وضعیت آن در خرداد ۱۳۶۰، بیش از آنچه در تصور کنجد، بدتر است. بداند از بدی است که بیانیه ۲۴ انجمن اسلامی حضور و مداخله قشون بوش را نیز قابل توجه می داند. اگر «انتخاب» بد می توانست مانع از گرفتار شدن به بدتر بگردد، چرا کار ایران به جایی می رسید که دانشجویانی خود را ناگزیر بیند آن بیانیه را صادر کنند؟ نویسندگان پاسخ خوب است، يك قلم، در قیمتها نظر کنند و ببینند، در مقایسه با قیمتها در درون مرجع انقلاب، چند برابر شده اند؟ اما بر اینکه بدانند با برنخاستن به مقابله با کودتاچیان، جریان به و بهتر به جریان بد و بدتر بدل شده است، خوب است به نمودار درآمدهای خانوارهای شهری و روستائی، در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ مراجعه کنند و ببینند که، با انقلاب، جریان بد و بدتر، به جریان به و بهتر بدل گشته و برای اولین بار، متوسط درآمد خانوارهای شهری و روستائی بر متوسط هزینه آنها پیشی جسته است. از کودتای خرداد ۱۳۶۰ بدین سو، نسبت درآمد به هزینه در کاهش دانی است. ۴۰ درصد و بیشتر تولید ملی به جیب رانت خوارها می رود و ...

ج - چرا میان بد و بدتر انتخاب وجود ندارد؟ زیرا بد و بدتر که خود به خود وجود ندارند. قدرت آنها را ایجاد می کند. بنا بر این، قدرت (= زور) اولاً، بد و بدتر، هر دو را پیش نهاد می کند (مثال، نامزد هانی که «شورای نگهبان» معین می کند). ثانیاً قدرت، آدمها را مجبور می کند میان بد و بدتر، «انتخاب» کنند. بنا بر این، از زمانی که انسانی که از آزادی خویش غافل گشته و حکم زور را پذیرفته، خود را زندانی بد و بدتر می کند، عقل خویش را از فضای بازی محروم می کند که در بیرون فضای تنگ بد و بدتر، قرار می گیرد. عقل خود را از فراوان امکات محروم می کند که در آن فضای باز می تواند بیاید. اما آیا میداند که وقتی بد را «انتخاب» کرد در حقیقت بدتر و بدتر از بدتر و ... و بدترین را «انتخاب» کرده است؟ پاسخ «انجمن اسلامی» میگوید که نویسندگان آن از این واقعیت غافل هستند. اگر آنها به وضعیت خود تنها از خرداد ۷۶ بدین سو بنگرند، به این مهم پی می برند که ای بسا آگاهی از این واقعیت، می توانست مانع از آن شود که امروز، استبدادیان عرصه را بر همه، از جمله بر «اصلاح طلبان»، اینهمه تنگ کنند. در می یافتند که به محض «انتخاب» بد، آنها و قدرتی که مجبورشان کرده است، بد را «انتخاب» کنند، در وضعیت جدیدی قرار می گیرند: آنها توانی را از دست داده و ضعیفتر گشته اند. این توان در قدرتمداران ستانده و پر زورتر شده اند. ای کاش «انتخاب» کنندگان بد می توانستند، در وضعیت بد بمانند. نمی توانند و نمی مانند زیرا قدرت اگر ویران نکند و بر خود نیفزاید، از میان می رود. از این رو، برای بدتر دیروز، بدتر از بدتری می سازد که آن بدتر، بد جلوه می کند. تابعان قدرت ناگزیر می شوند از بیم بدتر از بدتر، بدتر را «انتخاب» کنند. اگر نویسندگان پاسخ، از غفلت از آزادی خویش بدر می آمدند و با عقل آزاد در وضعیت روزمره میگریستند، در ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، فراوان نمونه های گذار دانی از بد به بدتر را مشاهده می کردند. از آنها، به يك مثال، بسنده می کنیم: وضعیت مطبوعات. ۱۸ تیر ۷۸، بخاطر اعتراض به توقیف نشریه سلام پدید آمد. بعد «قانون» حققان مطبوعات تصویب شد. بعد حکم حکومتی آقای خامنه ای، در آغاز کار مجلس ششم، نه تنها مانع از آغاز، لغو «قانون» حققان مطبوعات شد، بلکه مجلس را از آغاز، ناتوان کرد. مطبوعات فله ای توقیف شدند و ...

د - بدین قرار، «انتخاب» میان بد و بدتر، واقع بینی نیست. حکم زور بینی و تسلیم آن شدن، کاری بغایت ضد اخلاقی (اخلاق آزادی) و سخت دور از عقل (عقل آزاد) است. نویسندگان پاسخ به انتقادها، متوجه تناقض میان «انتخاب» میان بد و بدتر که گویا هم «حکم عقلانی» است و هم «امری اخلاقی» با آزادی نیز نشده اند. چرا که جبر «انتخاب» میان بد و بدتر، نافض آزادی است که بخاطرش، آسان از استقلال می گذرند. آیا از خود می پرسند وقتی «انتخاب» میان بد و بدتر هم «حکم عقلانی» و هم «امری اخلاقی» است، دیگر چه محلی برای آزادی می ماند؟

آیا برای دانشجو نیز میباید استدلال کرد که وجدان آدمیان به آزادی و استقلال و حقوق خویش، از رهگذر بیرون آمدن از استبدادی بوده است و انسانها را گرفتار